

تحلیل و تطبیق تاثیر پذیری شعرای معاصر (شهریار و ابتهاج) از اندیشه های عرفانی

چکیده

عرفان در ایران و در ادبیات پر آوازه آن، پدیده ای است که طیف های مختلف، رویکردهای متنوع و گرایشهای گوناگونی را در بر دارد. این پدیده در شعر اکثر شاعران نمود یافته است. بشر در دیدگاه عرفانی از مرزها و دسته بندی های نژادی، دینی، جغرافیایی و در یک کلام از محدوده ی زمان و مکان خارج می گردد و به عنوان یک "کل" نگاه می شود. بازتاب عرفان در اندیشه ها و افکار بشر کاملاً محسوس بوده در زندگی معنوی و مادی او تجلی می یابد. بارزترین مجال، برای ظهور اندیشه های مکتوب عرفانی در آثار ادبی است. اگر مخاطبان آثار ادبی غیر عرفانی بسته به افکار شاعر و ایده و جهان بینی او متفاوت است با وجود تغییرات و تحولات فراوان در همه ی جنبه های زندگی بشر، عرفان همچنان ضرورت وجود و بقای خود را اثبات کرده و اگر به مرور زمان دچار تحولاتی گردیده است، این تحولات در شیوه ی بیان بوده است نه در اصول و مبانی اساسی. در دوران ما که بشر در میان مجموعه ای از تضاد های طبقاتی، فرهنگی، سیاسی و ... گرفتار آمده است، نیاز به عرفان که همه ی این تضادها و اختلافات را به کنار می زند، بیش از هر زمان دیگر احساس می شود، و شاعران که بیش از همه این نیاز را احساس می کنند، اگر چه به ظاهر عارف هم نباشند، در آثار خود با زبانی که باید آن را درک کرد و فهمید و تأویل نمود، از این نیاز سخن ها گفته اند. دیدگاه شعرا به انسان، آفرینش، آغاز و پایان زندگی و بسیاری دیگر از این نوع از مسائل مهم عرفانی هستند، اگر چه به این نام خوانده نشوند. پرداختن به آثار عرفانی در ادبیات معاصر یکی از موضوعات مهم در پژوهش های ادبی بوده، اما به موارد خاصی محدود شده است، و ما در این مقاله به بررسی و تحلیل دیدگاه دو تن از شعرای معاصر (ابتهاج و شهریار) پرداخته ایم و نتایج تحقیق گویای تبلور تفکر و اندیشه عرفانی در مضامین مختلف اشعار این شعرا بوده است.

کلید واژگان

عرفان، شعر معاصر، شهریار، هوشنگ ابتهاج، عرفان ادبی

مقدمه

ورود عرفان در زبان و ادبیات فارسی تحول شگرفی در اندیشه و مضمون و زبان شعر و نثر فارسی به وجود آورد و تحسین کسی که به صورت جدی و نقش تعیین کننده در وارد کردن عرفان در زبان فارسی اسقس نقش کرده است دارد حکیم سنایی غزنونی است. او اولین کسی است که تفکر عارفانه و صوفیانه را در قالب غزل مطرح کرد بدون شک سنایی اولین پرچمدار شعر عرفانی است چنانچه مولانا جلال الدین محمد بلخی درباره او چنین گفته است.

عطار روح بود و سنایی دو چشم او
سنایی و عطار آمدیم.» (حسینی، ۱۳۹۸: ۸۳)

پس از آن بسیاری از بزرگان و مفاخر ادبیات فارسی به عرفان و معرفت توجه کردند و بسیاری از این شاعران خودشان مسلک عارفانه داشته اند و برخی از متفکران غربی معتقدند در عصری که کشتن فردیتها نوعی ارزش تلقی میشود بازگشت به گذشته با مذهب و عرفان تنها دریچه نجات بخش انسان معاصر است. ماکس هورکهایمر یکی از اعضای بلند پایه مکتب فرانکفورت آلمان معتقد بود که در عصری که سخن از حذف فردیتهاست باید به ارزش فردیت ایمان داشته باشیم. او خود را با چیزی که آن را گرایش به سمت جهانی عقلانی شده خودکار و کاملاً اداره شده مینامید در تعارض میدید عقیده داشت در عصری که تمایل به حذف استقلال فرد وجود دارد جز تمایلات مذهبی هیچ امیدی برای آزادی ولو محدود وجود ندارد. (مقدادی، ۱۳۷۸: ۱۰۰)

در ادبیات معاصر با وجود اینکه دغدغه های شاعران امروزی نسبت به شاعران گذشته تغییر کرده و بسیاری از موضوعاتی که شاعران گذشته به آن توجه میکردند شاعران امروز به آن توجه ندارند اما با این وجود عرفان در آثار شاعران معاصر نیز جایگاه ویژه ی دارد. (حسینی، ۱۳۹۸: ۸۴)

یکی از مهمترین اهداف این پژوهش روشن کردن چهره ی عرفان در شعر معاصر می باشد که با دقت نظر در اشعار شعرا و بهره گیری از منابع عرفانی به دنبال تحقق بخشیدن به آن است. همچنین این تحقیق مانند بسیاری از تحقیقاتی که در حوزه ی ادبیات معاصر شکل می گیرد به دنبال آن است که بسیاری از عنایا و بی مهری هایی که نسبت به این حوزه روا داشته شده و بیشتر حاصل عدم شناخت است کنار زده و دوباره یادآور شود

که تا زمانی که به ادبیات معاصر خود به طور جدی نپرداخته ایم نمیتوانیم در جهت رفع نواقص و بهره مندی از توانمندی های آن گام برداریم. از این رو در این مقاله ضمن بررسی و تحلیل جایگاه عرفان در شعر معاصر به بررسی این مهم در دیدگاه دو تن از بزرگان شعر معاصر یعنی: هوشنگ ابتهاج و استاد شهریار پرداخته ایم.

۱- مفهوم شناسی

۱-۱- عرفان

عرفان از پدیده های جهان شمولی است که توجه بشر را در دوره های مختلف زندگی به خود جلب کرده است. نوعی جهان بینی است که انسان در طول حیات برای خویش بر می‌گزیند تا به وسیله ی آن به جهان هستی بنگرد.

کسی را که واجد مقام عرفان است عارف گویند عرفان به دو بخش نظری و عملی تقسیم شده است. مباحث هر دو بخش با شناخت نفس ارتباط تنگاتنگ دارند در عرفان عملی روابط و وظایف انسان با خودش و جهان و با خدا مطرح شده است این بخش از عرفان علم سیر و سلوک نامیده شده است. عرفان نظری به تفسیر هستی می‌پردازد. (آریا، ۱۳۷۵: ۱۴۵) تکیه گاه عرفان علم حضوری است عارف همیشه سعی دارد با کشف و شهود و اشراق به حقایق برسد و به علوم ظاهر و باطن دست یابد به این جهت است که میگویند آنچه را که عالم و حکیم و فیلسوف با عقل و منطق درک میکنند او از راه اشراق میبیند و معاینه میکند.» (سجادی، ۱۳۷۲: ۲۰۲)

۱-۲- شعر معاصر

شعر معاصر (فارغ از معنای لغوی و مصطلح و رایج آن شعری است که درک و فهم زمانه در آن تجلی یابد. یعنی در همه عناصر شعری از جمله کلام شاعرانه محتوای شعر، ساخت شعر، زبان و موسیقی شعر و مانند آن یعنی بردن شعر به مسیر نواندیشی و نوگرایی زبان زمان خود که مستلزم احاطه و آگاهی به میراث کهن زبان و سیر تحولات و تطورات آن، درک عمیق و جامع سیاسی و اجتماعی، درک روح زمان و دردها و دغدغه های عصر خود و بیان ناگفته هایی که شاعر را به دل جامعه خود می‌برد.

۱-۳- عرفان در شعر معاصر فارسی

شعر معاصر به دلیل داشتن پشتوانه عظیم فکری از گرایشهای عرفانی خالی نیست و با وجود تمامی اقتباسات و بهره گیری از فرهنگ و ادبیات غرب همچنان به عنوان فرزند خلف ادبیات گذشته میراث دار فرهنگ عرفانی موجود در شعر کلاسیک میباشد. البته که این تأثیر پذیری از حیث محتوا بیشتر است و متوجه بودن اولین تحولات شعری در عصر معاصر بر قسمت صورت و ظاهر شعر گویای این حقیقت است که ادبیات گذشته به دلیل دارا بودن توانمندی های فراوان در حوزه معنا میتواند منتقل کننده این روح معنایی به کالبد شعر معاصر باشد. گفتنی است که مفاهیم نیز به دلیل از دست دادن کارکرد خود در برهه زمانی خاص میتوانند از مرکز توجه خارج شوند و البته طبیعی است که شاهد مفاهیم و تعاریفی نو از عرفان باشیم چرا که شعر با وجود فرازمانی و فرامکانی بودنش باید مطابق با نیازهای زمانه و افراد روزگار باشد.

شاید یکی از عوامل مطرح شدن فرض خلا شعر معاصر از محتوای عرفانی این است که شاعران این عصر در برابر عظمت عرفانی گذشته دیگر حرفی برای گفتن نداشته و تقلیدهای ناموفق و تکرار صرف آنها هیچ جذابیتی برای مخاطب معاصر ندارد و واقعیت هم همین است که تکرار بدون نوآوری سبب ملال و گریز خواننده از شعر میشود با این حال، بررسی های علمی نشان می دهد که با وجود چنین نقیص ها در شعر معاصر نوآوریها و طرح مسائل تو با توجه به اقتضائات زمان شکل گرفته و شاعران قدرتمند عصر معاصر توانسته اند نیرومندی خود را چه در عرصه زبان و چه عرصه محتوا به نمایش بگذارند و هدف حقیقی از بهره گیری عرفان را که همان تعالی بشر است در جامعه امروز محقق سازنده (هدایتی، ۱۳۹۵: ۱۰)

عرفان در شعر معاصر در قیاس با دوران گذشته تفاوت هایی یافته است که از جمله آنها تغییر در معنای عرفان میباشد. در شعر امروز به دلیل توجه ویژه به انسان عرفان با مسائل انسانی و در نتیجه با مفاهیم اخلاقی ارتباط تنگاتنگی یافته است و در معنای بازگشت به معنویت رخ می نماید. چنین عرفانی در صدد زنده شدن ارزشها و فضایل انسانی و اخلاقی در جامعه می کوشد و سعی دارد با زنده نمودن معنویت گذشته در جامعه نابسامانی های اخلاقی اجتماعی، فرهنگی و... را از میان برده به جنگ و و بیدادها خاتمه داده و جهان آرمانی الهی را محقق

سازد. علاوه بر این بشر امروز بر خلاف گذشته به گروه های عرفانی خاص یا همان سلسله ها روی آور نیست بلکه بیشتر به عرفان فردی معتقد است یعنی وی درباره خود خالق و جهان پیرامونی اش می‌اندیشد و هر تفکری و نگرشی را که به آن معتقد است برای خود بر می‌گزیند؛ نه این که به یک مشرب عرفانی خاص روی آور شده و مجبور به پذیرش تمامی‌اندیشه ها و اعمال آن بی هیچ چون و چرایی باشد. علاوه بر آن عرفان در شعر معاصر با مسائل اجتماعی و سیاسی آمیختگی خاصی پیدا می‌کند و به ویژه در شعر انقلاب این دو مفهوم با یکدیگر آشتی پیدا کرده به وحدت خاصی دست می‌یابند. (آریا، ۱۳۷۵: ۱۱۸)

۲- تحلیل دیدگاه ها

۲-۱- هوشنگ ابتهاج

امیر هوشنگ ابتهاج (هـ از سایه) در ۲۹ اسفند ۱۳۰۶ در رشت متولد شد. پدرش، آقاخان از مردان سرشناس رشت و مدتی رئیس بیمارستان پورسینای این شهر بود. هوشنگ ابتهاج در جوانی دل‌باخته دختری ارمنی به نام گالیا شد که در رشت ساکن بود و این عشق دوران جوانی دست مایه اشعار عاشقانه ای شد که در آن ایام سرود. او در آغاز از شاگردان و پیروان نیما بود، اما به راه دیگر رفت و غزل سرود وی با این که در سرایش انواع شعر اعم از کلاسیک و نو تبحر دارد، اما به طور ویژه در غزل فارسی سرآمد است. از جمله ویژگی غزل‌های او استحکام و روانی زبان است. (هدایتی، ۱۳۹۵: ۱۳۲)

سایه هم در آغاز، چندی کوشید تا به راه نیما برود؛ اما نگرش مدرن و اجتماعی شعر نیما، به ویژه پس از سرایش ققنوس با طبع او که اساساً شاعری غزلسرا بود؛ همخوانی نداشت. پس راه خود را که همان سرودن غزل بود؛ دنبال کرد سایه در سال ۱۳۲۵ مجموعه نخستین نغمه ها را که شامل اشعاری به شیوه کهن است منتشر کرد. در این دوره هنوز با نیما یوشیج آشنا نشده بود. «سراب» نخستین مجموعه او به اسلوب جدید است اما قالب همان چهارپاره است با مضمونی از نوع تغزل و بیان احساسات و عواطف فردی؛ عواطفی واقعی و طبیعی مجموعه «سياه مشق»، با آنکه پس از «سراب» منتشر شد شعرهای سالهای ۲۵ تا ۲۹ شاعر را در برمی‌گیرد. در این مجموعه، سایه تعدادی از غزل‌های خود را چاپ کرد و توانایی خویش را در سرودن غزل نشان داد تا

آنجا که میتوان گفت تعدادی از غزلهای او از بهترین غزلهای این دوران به شمار می‌رود. سایه در مجموعه های بعدی اشعار عاشقانه را رها کرد و با کتاب شبگیر خود که حاصل سالهای پر تب و تاب پیش از سال ۱۳۳۲ است به شعر اجتماعی روی آورد. مجموعه «چند برگ از یلدا» راه روشن و تازه ای در شعر معاصر گشود و «قصه خون دل» از سروده اوست.» (همان: ۱۳۳)

با بررسی اشعار و غزلیات سایه به برخی اصطلاحات و مفاهیمی برمی‌خوریم که جنبه عرفان و تصوف دارد به عبارتی دیگر بیان و اشارات وی در غزلیاتش که گاه رو به عرفانی ملایم است. بعضی از این موارد کاربرد واژه ها و مفاهیم عرفانی است که ما در ذیل فهرست وار به آنها اشاره می‌کنیم.

۲-۱-۱- نوع نگاه به مرگ

ابتهاج مرگ را به دو نوع عام و خاص تقسیم میکند. او مرگ عام یا عادی را نقطه مقابل زندگی قرار داده و نسبت به آن دید منفی و نکوهش آمیز دارد که با گذر زمان و تأمل در اندیشه های فردوسی در باب مرگ تعدیل مییابد اما مرگ خاص را که مرگ در راه آرمان و ارزشها و معادل کلمه «شهادت» است می‌ستاید و بدین طریق بدبینی و هراس از مرگ را کنار می‌گذارد.

«آری از مرگ هراسی نیست

مرگ در میدان این آرزوی هر مرد است

...

نه، هراسی نیست

پیش ما ساده ترین مسئله ای مرگ است

مرگ ما سهل تر از کندن یک برگ است. (ابتهاج، ۱۳۸۵

:۳۲۳)

آه اگر باید

زندگانی را به خون خویش رنگ آرزو بخشید

و به خون خویش، نقش صورت دلخواه زد بر پرده ی امید

من به جان و دل پذیرا میشوم این مرگ خونین را (همان:

(۱۰۱)

در چنین نگرشی است که مرگ و شهادت نه به معنای نابودی بلکه مایه ی حیات واقعی بشر و بشریت و عامل رسیدن به پیروزی و سعادت‌مندی است:

راز سرسبزی حلاج این است:

ریشه در خون شستن

باز از خون رستن (همان: ۳۲۳)

تا نیاراید گیسوی کبودش را

به شقایقها

صبح فرخنده

در آینه نخواهد خندید! (همان: ۱۴۲)

مرگ نوع دوم از نظر ابتهاج مساوی گذر از هوشیاری به مستی است و وی آن را سبب وصال به معشوق که نهایت آمال عارفان است میدانند. (ابتهاج، ۱۳۸۴: ۱۲۹)

۲-۱-۲- نوع نگاه به دنیا

در شعر ابتهاج نگاههای متفاوتی نسبت به زندگی وجود دارد. وی به گذران بودن روزگار اشاره میکند و در نگرشی فلسفی - حکمی خود را چون خسی بر سر دریای وجود می‌داند که بود و نبودش هیچ فرقی نمیکند، لذا حسرت سرتاسر وجودش را فرامی‌گیرد. اما از طرف دیگر دلبستگی اش را نسبت به زندگی حفظ میکند. بررسی بیشتر آثار وی نشان می‌دهد که با وجود این که ابتهاج تلخی‌های روزگار را تجربه کرده و بیزاری خود را از آن با تعابیری نظیر درشتناک دیولاخ دامگاه ننگ و نام و... نشان میدهد اما با این حال نمی‌خواهد که تسلیم ناامیدی گردد. بنابراین خود و دیگران را به زندگی و تکاپو دعوت میکند که این امیدواری و استقامت در برابر این درشتناک دیولاخ از هر طرف طنین گامهای رهگشای توست بلند و پست این گشاده دام گاه ننگ و نام به خون نوشته نامه ی وفای توست. ، ، زمان بی کرانه را تو با شمار گام عمر ما مسنج به ناملایمات سازگار با روحیات عرفانی است:

تو از هزاره های دور آمدی

در این درازنای خونفشان

به هر قدم نشان نقش پای توست
در این درشتناک دیولاخ
زهرطرف طنین گام های رهگشای توست
بلند و پست این گشاده دام گاه ننگ و نام
به خون نوشته نامه‌ی وفای توست...
زمان بی کرانه را
تو با شمار گام عمر ما مسنج
به پای او دمیست این درنگ و درد و رنج
به سان رود که در نشیب دره سر به سنگ می‌زند،
رونده باش
امید هیچ معجزی ز مرده نیست
زنده باش. (همان: ۳۴۳-۳۴۱)

توصیه به عدم فریفتگی و دل بستگی به دنیا به سبب آمیختگی
خوشی‌ها با ناخوشی‌ها، پرهوس و پست بودن روزگار دامگاه و
زندان خردمندان بودن و در حالت کلی مذمت دنیا، یکی دیگر از
وجوه عرفانی تفکر سایه است.

نگر که نقش سپید و سیه رخت نزنند
اسبه ایام سخت چالاک است (همان، ۱۳۸۷: ۱۵۴)
که این دو
امروز نه آغاز و نه انجام جهان است
ای بس
غم و شادی که پس پرده نهان است
دردا و دریغا که در این بازی خونین
ایام دل آدمیان است. (همان: ۱۷۳)

۲-۱-۳- پیران شعر ابتهاج

یکی دیگر از ویژگی‌های سالک راستین آن است که زیر نظر
شیخ طی طریق کند. در حقیقت زمانی که انسان نیاز به یافتن
حق را در درونش درک کرد خود را آماده پیمودن مسیر دور و
دراز حقیقت می‌نماید. اما این آمادگی به هر اندازه ای که
باشد سالک را از خضر راهبر و رهشناس بی-نیاز نمیکند همان
پیری که او را از ظلمات وهم و خطرات مسیر حفظ کرده به سرمنزل

نجات می‌رساند. از این روی قرآن و عترت انبیاء و اولیای الهی
آشنایان کوی حق بند پیران دانا و..... می‌توانند رهگشای مسیر
سلوک باشند. (هدایتی، ۱۳۹۵، ۱۳۸)

ابتهاج با احساس نیازی که در اشعارش نسبت به داشتن پیک
رهشناس از خود نشان می‌دهد، دل را بهترین مراد و رهنمای سالک
در مسیر سلوک معرفی میکند؛ چرا که از دیدگاه او دل چشمه
الجان خدایی است که سر عشق در آن نهان است و دل سوخته عاشق
جایگاه دلبر و یار است:

آن روشن گویا به دل سوخته ماست
در طلب آتش طوریم (ابتهاج، ۱۳۸۷: ۱۹۹)

«در عرفان نیز دل محل تجلی انوار الهی و اسرار است...
لطیفه ای ربانی است که عجایب عالم ملک و ملکوت را
می‌نمایاند... جوهر نورانی مجرد است و متوسط میان روح و نفس
و به این جوهر تحقیق می‌یابد انسانیت» «حکما این جوهر را نفس
ناطقه نامند و نفس حیوانیه را مرکب او خوانند. (شریفی؛
صادقی، ۱۳۸۸: ۱۳۹) لذا سایه توصیه میکند که بنده و مرید پیر
دل خود باشیم:

مرید پیر دل خویش باش ای درویش
بندگی هیچ پادشاه مرو (ابتهاج، ۱۳۸۷: ۲۲۸)

اما دل زمانی میتواند نقش پیر را ایفا کند که از زنگار
گناه و غفلت به دور باشد و به اشک توبه و انا به شست و شو
داده شود تا بتوان به دیدار دلدار راه یافت. در واقع جان و
دل انسان مانند آینه ایست که جلوه گاه جمال حقیقت است و
باید زنگارهای گناه آن به طرق مختلف اعم از ریاضت و یا عشق
همراه با اشک ندامت زدوده شود. در این صورت و با درک ارزش
وجودی خود است که می‌توان حقیقت را در نهاد خود جست و جو کرد
جان تو جلوه گاه جمال آنکه شود
کابینه اش به
اشک صفا شست و شو کنی...

اینجاست یار گمشده گرد جهان مگرد
سایه اگر جست و جو کنی (همان: ۵۲-۵۱)

۲-۱-۴- عشق و عرفان

عشق مهمترین درون مایه فکری سایه را تشکیل میدهد اما هنر نمایی های عاشقانه و گاه حکیمانه سایه تأمل برانگیز و از گیرایی خاص برخوردار است. عشق بی واسطه ترین رابطه انسان با انسان و زیباترین نمود یگانگی و هماهنگی است؛ از این روست که هر چه در جان آدمی هست موضوعی برای شعر عاشقانه میشود. در اشعار عاشقانه شاعر از احساسات و عواطفی سخن میگوید که به زندگی رنگ دیگری میدهد؛ بدین ترتیب می‌توان شاعران را عاشقانی نامید که هر چه در وجود خود از عشق به زندگی طبیعت آدمی و همه کاینات دارند، در شعر خود منعکس کرده و دیگران را با عواطف و احساسات خود شریک می‌کنند. از شعرهای عاشقانه ابتهاج، شعر «آشناسوز از مجموعه «سراب» است که شاعر در آن از خواهش های عاشقانه خود سخن گفته در پی وصال معشوق است تا با پیوستن به او که هر دو چون سایه های تنهایی هستند، به تکامل برسند.

چرا پنهان کنم؟ عشق است و پیدا است درین آشفته اندوه
نگاهم

تو را می‌خواهم ای چشم فسون بار که می‌سوزی نهران
از دیرگام

چه می‌خواهی از ین خاموشی سرد؟ زبان بگشا که
می‌لرزد امیدم

نگاه بیقرارم بر لب توست که میبخشی به شادی
ها نویدم (ابتهاج، ۱۳۹۰: ۴۷)

در شعر «گریز» جدایی عاشق و معشوق از همدیگر و داستان
سرگشتگی هایشان که با تلخی به
پایان می‌رسد، بیان شده است.

اینک من و توایم دو تنهای بی نصیب هر یک جدا
گرفته ره سرنوشت خویش

سرگشته در کشاکش طوفان روزگار گم کرده همچو آدم
و حوا بهشت خویش (همان: ۱۲۱)

ابتهاج در اشعارش از عشق و مراودات فیما بین صحبت میکند و ناز و کرشمه و فراق یار را به تصویر میکشد و همچنین در اشعارش از دردها آرزوها زخم ها و رویدادهای عصر و زمانه خود

سخن می‌گوید. مخاطب سایه در ظاهر عزلت و گوشه نشینی او را می‌بیند، اما هنگامی که با تفکر او و دفاتر متعدد شعری اش آشنا میشود او را شاعری مسئول و اجتماعی می‌یابد که خود را تافته جدا یافته از جامعه و مردم و نوع بشر نمی‌داند. زبان او ساده و صمیمی و در عین حال با صور خیال متنوع آراسته است. عشق در غزلیات سایه به اعتبار حیثیت و شرافت انسانی در سطوحی بالاتر مفهومی متعالی و ارزنده به خود می‌گیرد از جمله غزلهای ذیل:

نامدگان و رفتگان از دو کرانه زمان
میدوندهان ای تو همیشه در میان
سوی تو

در چمن تو می‌چرد آهوی دشت آسمان
می‌پرد باز سپید کهکشان
گرد سر تو

ای که نهان نشسته ای باغ درون هسته ای
فروشکسته ای کاین همه باغ شد روان
هسته

مست نیاز من شدی پرده ناز پس زدی
خود بر آمدی آمدن تو شد جهان
از دل

پیش وجودت از عدم زنده و مرده را چه غم؟
نفس تو دم به دم می‌شنویم بوی جان (ابتهاج، ۱۳۸۷، ۱۲۴)

در غزل «آینه» در آینه با پارادوکسیکالهای عرفانی مخاطب
را به وجد می‌آورد:

مژده بده مژده بده یار پسندید مرا
او برد به خورشید مرا
سایه تو گشتم و

جان دل و دیده منم گریه خندیده منم
منم یار پسندید مرا
یار پسندیده

کعبه منم، قبله منم، سوی من آرید نماز
نما خم شد و بوسید مرا
کان صنم قبله

پرتو دیدار خوشش تافته در دیده من
شد دیدمش و دید مرا (همان: ۱۵۰)

۲-۱-۵- عزلت و خلوت

علاوه بر این موارد اشعار با مضامین خلوت و تنهایی در اشعار سایه نیز مورد توجه است. خلوت در عرفان و تصوف به این معناست که سالک برای مدت معینی از خلق و امور دنیایی کناره

بگیرد تا بتواند به صفای درونی بپردازد. به همین منظور وی در یک مکان عبادی یا در محلی دور از حضور خلق می‌نشیند و در آن جا فقط به ذکر خدا و توجه به مبدأ عالم هستی می‌پردازد تا چشم دل او به نورانیت الهی روشن شود و حضور وی را در تمامی احوال درک کند. در واقع انزوای ظاهری در جهت وصول به حق صورت می‌گیرد. سایه از تنهایی به خودی خود بیزار است. و از آن شکوه میکند. از نظر او باید همواره همدمی در کنار او باشد که این معنی نه تنها با خلوت عارفانه در تضاد نیست بلکه عین آن است. در عرفان نیز اگر چه عارف در ظاهر از همه چیز و همه کس خلوت می‌گزیند اما به طور مدام در حال مصاحبت با یار حقیقی است. از این رو است. که بیان حالات خلوت و ارتباط آن با قرب به یار و دلدار در بعضی اشعار ابتهاج مطرح است که در آنها چشم بستن از دنیا و مال آن را عامل رسیدن به یار می‌داند:

چشم بستندم که دنیا را مبین دل ز دنیا کنده ام من
پیش ازین

مال دنیا مال دنیا ای کریم با تو در دنیا و
عقا ننگریم

دیده ام پس چشم باز بی حضور مانده از دیدار آن دلدار
دور

وی بسا خلوت نشین پاکباز چشم بسته رفته تا درگاه
راز

آن که چشم داد بینایی دهد سینه را انوار سینایی
دهد (همان: ۳۰۶)

۲-۲- شهریار

دیوان اشعار فارسی استاد شهریار دارای مضامین و موضوعات شعری گوناگونی از جمله عشق، ستایش، مرثیه، اشعار اخلاقی، تعلیمی، انتقادی، انقلابی، طنز و عرفان است. مضمونی که شهریار بیشترین توجه خود را بدان صرف کرده است، عشق است. عشق در سالهای آغازین شاعری شهریار عشقی زمینی و مجازی بوده است. اگر چه شهریار در ابتدای جوانی چندی به عشقهای مجازی روی می‌آورد ولی چون عشق مجازی را پلی برای عشق حقیقی می‌داند هرگز به بی بند و باری کشیده نمی‌شود و در واقع همین عشق های

مجازی است که باعث سوز درون و گرایش به عرفان در او می‌شود که "المجاز قنطره الحقیقه" همچنانکه مولانا می‌فرماید:

عاشقی گر زین سر و گرزان سر است عاقبت ما را
بدان سر رهبر است.

شهریار بعد از سال (۱۳۲۰) که تا آن موقع بیشتر به سرودن اشعار عاشقانه مشغول بود دچار تحولی روحی می‌گردد و به شعر معنا‌گرا و عرفانی روی می‌آورد. خود در این باره می‌گوید گر چه یاد آن عشق با من بود، اما دیگر آن عشق نبود، چیزی دیگر شده بود، شده بود عشق الهی شاعر عارف می‌بایست الهام داشته باشد و الهام تشعشی از اور الهی است، چیزی اما الهام پایین‌ترین مرحله وحی است. «وحی از آن انبیا و الهام از آن شاعر و هنرمند است. من دیگر فکر و تعقل نمی‌کنم. به من الهام میشود و فکر و تعقل مرا زنده می‌کند». (علیزاده، ۱۳۷۹: ۱۶۰)

همین الهام است که شهریار را وادار می‌کند تا اظهار نظری چنین درباره عشق کند:

این عشق خاکی را که روز از جان افلاکی جداست شب
بال پرواز از بر عرش خدایی می‌کنم (شهریار، ۱۳۷۹: ۲۵)

عرفان شهریار نتیجه عشقی زمینی است که به وساطت ذوق و اشراق، به عشقی حقیقی و معنوی منجر می‌شود. و به شعر او رنگ و بوی عرفانی می‌بخشد تا وی با بهره‌گیری از لغات و اصطلاحات اهل تصوف به بازگویی مفاهیم عرفانی بپردازد. این امر زمینه ساز سرودن غزلیاتی پر شور می‌شود. مضامینی عرفانی چون ترک دنیا، فانی شمردن زندگی و توجه به دنیای آخرت در شعر شهریار بسیار است. عرفان در شعر او آنچنان آمیخته است که تصور شعر شهریار بدون عرفان غیر ممکن می‌نماید. (واعظی، ۱۳۹۶: ۷۵۶)

شهریار درباره تاثیر عرفان در اشعار خود بر این باور است که از زمان شکوفایی طبعش گل‌های عشق و عرفانش را طبق طبق می‌برند. خاکیان از این طبع در حیرت و آسمانیان عاشق این حقیقت شده‌اند.

از بهار عرفانم تا چمن شکفت به طبع
رخان گل به دامن و به طبق

چشم خاکیان خبره در طبیعت موزون روح آسمان شیدا در
حقیقت مطلق (شهریار، ۱۳۷۹: ۳۶۳)

در نظر شهریار عرفان است که آدمی را به خدا میرساند و باعث کشف راز حیات برای انسان می‌شود:

همه آن نیست که دانش برد انسان تا ماه
دانشی هست که تا ماه برد انسان را

آهن آلات تمدن نشود کز عرفان آدمی جلوه دهد جوهر جسم
و جان را (همان: ۵۲)

انس و علاقه شهریار به خواجه حافظ شیرازی و احساس نوعی قرابت درونی با او از عوامل موثر در گرایش شهریار به عرفان بوده است تا آنجا که در انتخاب تخلص نیز به دیوان حافظ مراجعه میکند و هر چند که درباره عارف بودن یا نبودن حافظ نمی‌توان نظر قطعی داد و نظرات در این باره متفاوت است اما می‌توان حکم داد که عرفان نیز مانند بسیاری از مضامین دیگر جزء ابزارهای حافظ برای آفرینش‌گری است این علاقه زیاد و این ارادت به حافظ شیرازی در جای جای دیوان وی نمایان است:

وقت خواجه ما خوش کر نوای جاویدش
است ارغنون عرفانی (همان: ۵۸۷)

به مکتب خانه عرفان کتابت هاست اما من
شعر حافظ درس عشق از بر نمی‌دارم (همان: ۳۹۹)

عرفان شهریار تحت تاثیر مکتب حافظ و عرفان اوست. از این رو عرفان او پیوسته ملازم عشق است. اساسا شهریار شعری را قبول دارد که به عرفان بپیوندد و معتقد است شعر وقتی رنگ و بوی عرفان بگیرد به کمال می‌رسد و جاودانگی پیدا میکند اینچنین است که در ابیاتی به زبان ترکی می‌گوید

عرفانا چاتما سا شعر و ادب ایقا اولماز
عرفانه جائیب، شعریمی ابقا ائله دیم

ابدیت له با ناشدیم دو غولا حافظه تای
شیرازین، شاه چراغین تبریزه اهدا ائله دیم

فیض روح القدس اولد و مددیم حافظ تک
کیمی اعجاز مسیحا ائله دیم (شهریار، ۱۳۸۷: ۲۳۱)

برگردان:

اگر شعر و ادب به عرفان نرسید جاودانه نمی‌شود
به عرفان رسیدم و شعرم را جاودانه کردم

با ابدیت همراه شدم که مانند حافظی زاده شود
شاهچراغ شیراز را به تبریز اهدا کردم

مانند حافظ فیض روح القدس یاورم شد
حافظ اعجاز مسیحا کردم

مفاهیم عرفانی متعددی در اندیشه و شعر شهریار مندرج
است که امکان طرح همه آنها در یک مقاله میسر نیست از این
رو در این نوشتار تلاش می‌شود تا به بررسی و طرح و بسط برخی
از مهمترین نموده‌ها و مضامین عرفانی اشعار شهریار پرداخته
شود

۲-۲-۱- فنا و بقا

در فنا و بقا از مهمترین و پر بسامد ترین مفاهیم عرفانی
هستند که مورد توجه تمامی عارفان و شاعران عارف ملک است و
در اهمیت آن این عبارات لاهیجی خود نشانه ای اشکار است که
نهایت سیر ادراک سالک آن است که به مقام فناء فی الله رسد؛
یعنی به مقامی رسد که افعال و صفات و ذات اشیا را محو و فانی
در پرتو نور تجلی حق یابد و به فقر حقیقی که مرتبه ی فناء
فی الله است متحقق گردد. (لاهیجی، ۱۳۸۷، ص ۸۶)

دکتر زرین کوب در تعریف از این اصطلاح می‌گوید: «کمال
فقر نیل به فناء صفات است و آن حالی است که صوفی در آن نه
خود را مالک و واحد چیزی بیابد، نه چیزی را مالک و غالب بر
خویش و از این حال، که گاه تعبیر به فناء کلی می‌کنند. اما
این فنا که رهایی کلی صفات بشری است، چون به تخلق به اوصاف
الهی منجر شود. آن را بقاء بعد الفنا گویند.» (زرین کوب،
۱۳۸۱، ص ۱۹۶)

شهریار ابیات متعددی درباره این مفهوم عرفانی دارد از
جمله می‌گوید:

چو مردم از تن و جان وارھاندم از زندان
عشق زنده شوم جاودان به جان ما نم (شهریار، ۱۳۷۹، ص ۴۱۷)

اینکه دنیا فانی است و جای بقا نیست و رسیدن به بقا جز
در فنا نیست از مضامین شایع عرفانی است که هر کسی به طریقی
و شیوه ای آنرا بازگو کرده است از جمله شهریار که می‌گوید:

اگر گنج بقا خواهی فنا شو
خراب آباد دیدم
دهر فانی (همان: ۵۹۴)

و در تکرار همین مضمون و مفهوم در جایگاه های مختلف از دیوان ابیاتی آورده و بر نقش آن در سلوک عرفانی تاکید می‌کند از جمله اییات زیر گواه این مدعاست:

مسند نشین فقر و فنا باش شهریار
زین تحت و بخت تاج بقا می‌فرستمت (همان: ۱۵۰)

سودای این فنا پی سود بقای توست
زان به پیش تقاضا گذاشتند
وین عرصه

یا در جای می‌گوید: غیار فقر و فنا توتیای چشم کن
که خضر راه شوم چشمه بقای تو را

شهریار همچنین کلید گنجینه حقایق و راه پیروزی و رسیدن
به خدا را در فنا میداند

سری به سینه خود تا صفا توانی یافت
حقایق و گنجینه ادب قفل است.
در

خلاف خواهش خود تا خدا توانی یافت
به کنج فنا توانی یافت (همان: ۱۴۱)

این اصطلاحات در ابیات دیگر شهریار نیز تکرار شده است و
به جهت پرهیز از تطویل کلام به یک مورد دیگر بسنده می‌شود.

به سر ارادت اگر شما در خضر میکده واکنی
کعبه دل رسی و وضو به آب بقا کنی (همان: ۵۹۵)

۲-۲-۲- وحدت وجود

نویسنده مقاله «کاوشی در عرفان و بینشهای عارفانه استاد شهریار»، به نقل از سید محمد راستگو مینویسد: «وحدت وجود در تند و تیزترین نگرش و بی پرده ترین گزارش، گویای این است که هستی حقیقتی یگانه و یکتاست و هیچ گونه کثر گونه کثرت و تعدد و چندگانگی در آن راه ندارد و این هستی ناب و یگانه، همانا هستی خداوند است. تنها اوست که هست و دیگر پدیدارهایی که با نامهای گونه گون انسان، حیوان زمین ستاره و... هستی دار می‌نمایند و در چشم ما جهان را از هستی خویش انباشته اند، هیچ یک بهره ای از هستی ندارند. از این دیدگاه شعار وحدت وجود این است که: «لیس فی الدار غیره دیار» و «یکی هست و هیچ نیست جز او» (داراب پور، ۱۳۹۱: ۱۲)

شهریار در باره مفهوم توحید کاملاً متأثر از سنت عرفانی ادبیات کلاسیک فارسی است و در این باره اصطلاح کثرت را در مقابل وحدت به کار می‌برد:

از این کثرت روی دل کن به وحدت که
خلوتم با خدا میبندد (شهریار، ۱۳۷۹: ۱۶۴)

این نگرش وحدت وجودی گاه توسط شاعران و بزرگان تصوف به ادعاهایی انجامیده است که اصطلاحاً شطحیات نامیده می‌شوند مانند «انا الحق» گفتن منصور حلاج و «سبحانی ما اعظم شانی» از بایزید. وجود این تعبیر به گونه ای متفاوت در شعر شهریار و سپهری جلوه گر است.

این اصطلاح در اشعار شهریار به دفعات به کار رفته است. او معتقد است اگر چشم و گوش دل محرم درویشان باشد این گونه شطحیات را می‌بیند و می‌شنود و یقیناً باور میکند و حتی بر این اعتقاد است که او نیز با حق ملحق شده و به این مرحله رسیده است هر چند که ادعای چنین چیزی ندارد.

همه حق بیند و فریاد انا الحق شنود
دل اگر محرم درویشان است (همان: ۹۰)

ما به حق ملحق و دعوی انا الحق نکنیم
القمریم و قمری شق نکنیم (همان: ۴۴۹)

۲-۲-۳- قناعت و درویشی

از پرکاربردترین واژگان در نزد عرفا، درویشی و قناعت است و چیزی برای خود نخواستن. این مفهوم عرفانی در اشعار شاعران کلاسیک بسیار به چشم می‌خورد از جمله حافظ شیرازی می‌فرماید:

در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است.
خدایا متعمم گردان به درویشی خرسندی (حافظ، ۱۴۰۱: ۳۰۷)

شهریار نیز همچنانکه پیش از این گفته شد در طریق عرفانی خویش سخت تحت تأثیر حافظ است و بی شک نگاه او نسبت به درویشی و قناعت در این خصوص برگرفته از این نگاه حافظ است. وی سرفرازی جاوید را در درویشی می‌داند

سرفرازی جاوید در کلاه درویشی است.
کی سر به تاج سلطانی (شهریار، ۱۳۷۹: ۵۸۶)

و تکرار همین مفهوم و مضمون عرفانی در جای دیگر و با عباراتی دیگر

تاج فقرم بر سر و تاج قناعت زیر پای
امان دارم از دیوان ازل (همان : ۳۷۳)

درویشی و قناعت مضمونی است که در دیوان شهریار فراوان یافت میشود. او معتقد است با درویشی و قناعت می‌شود از آسمان نیز گذشت و از این رو دولت قناعت را برای خویش خواستار است.

گر سر بر آستان قناعت توان گذاشت
برشده طارم توان گذشت (همان : ۱۴۰)

دولت همت سلطان قناعت خواهم
نعمت ارباب نعیم (همان : ۴۳۸)

شهریار با تشبیه قناعت به گنج بر این باور است که قناعت باعث ویرانی قصر آرزوها است. تا به ویرانه خود از گنج قناعت جستم قصر آمال و امانی همه ویران کردم (همان : ۳۸۸)

۲-۲-۴ - تجلی

«تجلی» در لغت به معنی جلوه گری و آشکار شدن است در اصطلاح صوفیه عبارت از جلوه انوار حق است بر دل صوفی . صوفیان و عرفا بسیار از اصطلاح تجلی استفاده می‌کنند و هستی را جلوه ای از تجلی - حق می‌دانند. چنانکه شیخ محمود شبستری می‌گوید:

به نزد آنکه جانش در تجلی است
حق تعالی است. (شبستری، ۱۳۸۱ : ۲۷)

«از نگاه عرفا و مشایخ سیر و سلوک ، هدف از آفرینش و خلق جهان «تجلی» بوده است و خداوند انسان را آفریده است و او را آئینه تمام نمای خود قرار داده است تا وجودش را در او به نظاره بنشیند» (آریان، ۱۳۸۹ : ۱۷) شهریار نیز که از این اصطلاح عرفانی بارها استفاده کرده است معتقد است: تنها دلهای صاف و بی کدورت تجلی حق را در می‌یابند.

آنجا که دم زند از تجلی جمال یار
غماز می‌دهند

سازش به هر سری نکند تاج افتخار
سرافراز می‌دهند (شهریار ، ۱۳۷۹ : ۲۷۴)

و در جایی دیگر درباره تجلی می‌گوید:

تا گرفته ام درسی از نوای مرغ حق
گل را خوانده ام ورق به ورق

شامگاه می‌میرم در جمال جاویدان
میگردم زنده در تجلی حق (همان : ۳۶۲)

یعنی اینکه عاشق با تجلی ذاتی با تمام وجود فانی میشود
و با تجلی حق به مقام بقاء با الحق می‌رسد. (آریان ۱۳۸۸: ۷)

این مفهوم عرفانی در جای جای دیوان شهریار به چشم
میخورد شهریار در تبیین این مفهوم عرفانی به آیه «فَلَمَّا تَجَلَّى
رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعْقًا» (اعراف : ۱۴۳) - که مورد
توجه شاعران پیش از او نیز بوده است. نظر دارد و مفهوم تجلی
را با استناد به درخواست موسی از خداوند بیان می‌کند.

جلوه ای کن که سخن با تو کنم چون موسی
ام سوخته در حسرت سینا گشتن (شهریار ، ۱۳۷۹ : ۲۷)

حقیقت بی تجلی نیست ولیکن مادر ایام
دگر موسی کلیمی‌طور سینا را (همان : ۳۴)

همه جهان در نگاه شهریار جلوه ای از محبوب است و هر
سوی جهان تجلی اوست.

از همه سوی جهان جلوه او می‌بینم
جهان کر همه سو می‌بینم

چشم از او جلوه از او ما چه حریفیم ای دل
اوست که با دیده او می‌بینم (همان : ۴۲۷)

۲-۲-۵- عزلت و خلوت‌گزینی

تنهایی صوفیانه در شاخه سنتی شعر معاصر دقیقاً به همان
معنی رایج در شعر کلاسیک صوفیانه است، اما نه بدان حد که
شاعری را که این گونه کاربرد در شعر او دیده میشود بتوان
صوفی نامید بلکه این را فقط باید در حد تمایل به عرفان و
تصوف دانست. بنابراین «تنهایی صوفیانه موجود در شعر شهریار

آن غلظت تنهایی صوفیانه شعر کلاسیک یعنی مسائلی از قبیل التزام به چله نشینی ریاضت و ... را ندارد» (قوام؛ واعظ زاده، ۱۳۸۸: ۱۲)

درست است که در دین اسلام رهبانیت وجود ندارد «لا رهبانیه فی الاسلام» لکن در اسلام نیز اخلاقیاتی وجود دارد که نوعی از تصوف به شمار می‌رود. مانند بی اعتنایی به دنیا و قناعت و ... به همین دلیل عزلت و گوشه نشینی در اشعار اغلب شاعران از جمله شهریار نمود یافته است. آنچه که شهریار پس از گشتن دنیا و و سیر آفاق بدان رسیده است گزینش تنهایی و عزلت است. و آن همه دنیا گشتن سالها تجربه و به من آموخت همین بکه و تنها گشتن

بلکه روزی به تو تنها رسم از تنهایی چند
بیهوده به دور همه دنیا گشتن

قاف عزلت تو به من دادی و اقلیم بقا
از این قاعده عنقا گشتن (شهریار، ۱۳۷۹: ۲۶)

در نگاه شهریار اهمیت عزلت و تنهایی به حدی است که او را تبدیل به گنجی خواهد کرد که بی نام و نشانی ویژگی آن است:

چه سالها که خزیدم به کنج تنهایی
و بینام و بینشان مانم

تنهایی و عزلت برای شهریار راهی به سمت خداست و گزیدن تنهایی و خاموشی است که او را به توشه برگرفتن راهنما هادی است:

راهی به خدا دارد خلونگه تنهایی
خود و آنجا که به خود آیی

گر طوطی غیبی است در بیشه خاموشی
ور توشه پنهانی در گوشه تنهایی (همان: ۶۳۲)

نتیجه گیری

در این مقاله تلاش شد تا «تاثیر پذیری شعرای معاصر از اندیشه های عرفانی» مورد بحث و بررسی قرار گیرد. در این راستا ضمن تبیین و تشریح مفاهیم اولیه به تحلیل این مهم در

اندیشه ها و آثار استاد شهریار و استاد هوشنگ ابتهاج پرداخته ایم و نتایج تحقیق گویای تبلور تفکر و اندیشه عرفانی در مضامین مختلف اشعار این شعرا بود.

عرفان در ادب پارسی از مضمون‌های اصلی شعراست و در دوره معاصر و بویژه پس از انقلاب شاعران متعهدی بدان توجه ژرف کرده‌اند و میزان باورمندی به عرفان و به دنبال آن بسامد ورود مفاهیم عرفانی، همچنین نوع نگاه عرفانی در شعر هر یک از شاعران معاصر متفاوت است. در این بین میزان پرداختن به مسائل عرفانی در شعر مهدی اخوان ثالث از مقبولیت خوبی برخوردار است، اما به شدت تحت تأثیر مسائل اجتماعی است. امیر هوشنگ ابتهاج نیز با مطالب عرفانی موجود در ادبیات گذشته آشناست و آنها را در شعرش ورود می‌دهد، اما عرفان در مرکز توجه او نیست. در واقع شعر او از عرفانی ملایم برخوردار است. در نتیجه روشن شد که این شاعران اگر چه عارف نیستند ولی به مضامین آن دلبستگی دارند و آن را به شیوه‌های گوناگون در اشعار خود منعکس ساخته‌اند.

شهریار با توجه به آشنایی و تسلط بر شعر کلاسیک و نیز انس و الفتی که با دیوان خواجه حافظ شیرازی داشته است مفاهیم عرفانی را بیشتر به صورت سنتی و مطابق با عرفان ایرانی و در قالب شعر کلاسیک بیان می‌کند. وی نماینده کامل شاخه سنتی شعر عرفانی در ادبیات معاصر است که ادامه همان شعر عرفانی و صوفیانه کلاسیک به ویژه حافظ است.

فهرست منابع

- ۱- آریا، غلامعلی، ۱۳۷۵، کلیاتی در مبانی عرفان و تصوف، تهران: پایا
- ۲- ابتهاج، هوشنگ، ۱۳۹۰، آینه در آینه (برگزیده شعر)، به انتخاب محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: چشمه.
- ۳- روزبه، محمدرضا، ۱۳۷۹، سیر تحوّل غزل فارسی از مشروطیت تا انقلاب، تهران: روزنه.
- ۴- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۱، سر نی، تهران: انتشارات علمی

- ۵- داراب پور، عیسی، ۱۳۹۱، کاوشی در عرفان و بینش های عارفانه استاد شهریار، فصلنامه علمی-عمومی زبان و ادبیات فارسی، دوره ۱، شماره ۳
- ۶- قوام، ابوالقاسم؛ واعظ زاده، عباس، ۱۳۸۸، تنهایی در برخی صوفیانه های شعر فارسی، مطالعات عرفانی دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان، شماره ۹
- ۷- سجّادی، سید ضیال‌الدین، ۱۳۷۲، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوّف، تهران: سمت.
- ۸- سرامی، قدمعلی، ۱۳۷۲، شاهین ترازوي شگفت(باش تنهایی) یادنامه سهراب سپهری، به کوشش حمید سیاهپوش، اصفهان: انتشارات اسپادان
- ۹- شریفی و صادقی، غلامحسین و ریحانه، ۱۳۸۸، بازتاب مفاهیم عرفانی و اخلاقی در اشعار هوشنگ ابتهاج، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی، سال اول، ش ۲.
- ۱۰- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۹۰، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران: انتشارات سخن
- ۱۱- شهریار، محمد حسین بهجت تبریزی، ۱۳۷۹، دیوان غزلیات، تهران: انتشارات زرین
- ۱۲- علیزاده، جمشید، ۱۳۷۹، گفتگو با شهریار، تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- ۱۳- مددپور، محمد، ۱۳۸۸، آشنایی با آرای متفکران درباره هنر، تهران: انتشارات سوره مهر.
- ۱۴- هدایتی، هاجر، ۱۳۹۵، عرفان در شعر فارسی، پایان‌نامه جهت دریافت درجه کارشناسی ارشد دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.
- ۱۵- شبستری، شیخ محمود، ۱۳۸۱، گلشن راز، به اهتمام، صابر کرمانی، تهران: ظهوری
- ۱۶- حافظ، خواجه شمس الدین محمد، ۱۴۰۱، دیوان حافظ، تهران: انتشارات فخر رازی.

۱۷- واعظی، رضا، ۱۳۹۶، بررسی تطبیقی مفاهیم عرفانی در شعر شهریار و سهراب سپهری، همایش ملی پژوهش‌های شعر معاصر فارسی، اذر ۱۳۹۶